



امکان و چالش‌های استقلال سیاسی در وضعیت جهانی شدن

محمداسماعیل عمار^۱

چکیده

جهانی‌شدن ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی جوامع را تحت تأثیر قرار داده، قواعد و مقرراتی را در عرصه بین‌الملل حاکم کرده و به صورت عرف بین‌المللی درآورده است که با حاکمیت ملی به مفهوم سنتی آن ناسازگار است. در این روند، از یکسو، حاکمیت مفهوم سنتی خود را از دست داده و از این رو، ویژگی‌های دایمی، مطلق و تجزیه‌ناپذیر بودن حاکمیت دولت‌ها در برابر موج جهانی‌شدن مورد تهدید واقع شده و از سوی دیگر، دولت‌ها به‌عنوان دولت-ملت‌های دارای حاکمیت و استقلال، ناچار به حضور در مواجهه جهانی و برقراری ارتباط با دیگر بازیگران در قالب همکاری و رقابت‌اند. این نوشتار با طرح این سؤال که جهانی‌شدن چه امکانات و چالش‌هایی را فراروی استقلال سیاسی دولت‌های ملی به وجود آورده است؟ در پی اثبات این فرضیه است که هرچند در روند کنونی جهان، حاکمیت ملی به شکل سنتی آن با فرسایش مواجه است؛ اما این امر به معنای از بین رفتن استقلال سیاسی و نابودی حاکمیت دولت‌ها نیست و دولت‌های ملی به‌عنوان بازیگر عمده در عرصه بین‌المللی نقش مؤثری ایفا می‌کنند.

واژگان کلیدی: استقلال، استقلال سیاسی، جهانی‌شدن، دولت، حاکمیت.

۱. دانشجوی دکترای علوم سیاسی و استاد دانشگاه، esmaeilammar@gmail.com

مقدمه

جهانی‌شدن، به‌عنوان پروسه یا پروژه، ویژگی بارز قرن حاضر است که بر تمام عرصه‌های زندگی امروزی تأثیر گذاشته، اقتدار ملی و حاکمیت ملی کشورها را با چالش مواجه ساخته و در نتیجه آن فاصله قدرتی کشورهای قوی و ضعیف گسترده شده و رو به فرونی نهاده است. جهانی‌شدن قواعد و مقرراتی را در عرصه بین‌الملل حاکم و به‌صورت عرف بین‌المللی درآورده است که با حاکمیت ملی به مفهوم مطلق بودن، غیر قابل تقسیم بودن و نامحدود بودن آن ناسازگار است. کشورها در بسیاری از مسائل داخلی و خارجی، از قبیل حقوق بشر، آزادی بیان و رسانه‌ها، استفاده از نیروهای نظامی و تسلیحاتی و دستیابی به تجهیزات نظامی، ارتباط و نحوه ارتباط با دیگر بازیگران و امثال این‌ها با محدودیت‌هایی مواجه‌اند. همه اصول حاکمیت ملی که قبل از فرایند جهانی‌شدن در حقوق بین‌الملل ذکر می‌شد، مانند اصل برابری دولت‌های بزرگ و کوچک از نظر حقوقی، اصل عدم مداخله در امور داخلی دیگران و این اصل که حق حاکمیت ملی صرفاً در اختیار قدرت مشروع در حوزه داخلی کشورها است، با جهانی‌شدن همگی به نحوی مورد چالش قرار گرفته‌اند. به تعبیر دقیق‌تر، جهانی‌شدن موجب تغییرات فراینده و پرشتاب در همه عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی شده، در چنین وضعی دولت‌هایی مانند دولت افغانستان با این واقعیت متناقض مواجه‌اند که از یک‌سو، حاکمیت مفهوم سنتی خود را از دست داده و از این‌رو، ویژگی‌های دایمی، مطلق و تجزیه‌ناپذیر بودن حاکمیت‌شان در برابر موج جهانی‌شدن مورد تهدید واقع شده و از سوی دیگر، به‌عنوان دولت-ملت‌های دارای حاکمیت و استقلال، به صورت اجتناب‌ناپذیر در عرصه جهانی با دیگر بازیگران ارتباط برقرار نموده، به همکاری و رقابت می‌پردازند. محور این نوشتار بررسی استقلال سیاسی در وضع جهانی‌شدن است و برای پاسخ‌گویی به این سؤال اصلی که جهانی‌شدن چه امکان و چالش‌هایی را فراروی استقلال سیاسی دولت‌های ملی به وجود آورده است؟ این فرضیه را دنبال می‌کند که هرچند در روند کنونی جهان حاکمیت ملی به شکل سنتی آن قابل اعمال نیست؛ اما این امر به معنای فروپاشی حاکمیت‌ها و از بین رفتن استقلال کشورها نبوده و دولت‌های ملی، از جمله دولت افغانستان، به‌عنوان بازیگر عمده در عرصه بین‌المللی نقش مؤثری ایفا می‌کنند. طبیعتاً بررسی منطقی موضوع مورد بحث، مستلزم تعریف مفاهیم جهانی‌شدن، استقلال و ابعاد آن است.



۱. جهانی شدن

مفهوم جهانی شدن (Globalization) در دهه ۱۹۶۰م، وارد فرهنگ لغات شد و در اواخر دهه ۱۹۸۰م، پس از پایان جنگ سرد، به صورت گسترده وارد ادبیات سیاسی شده و کاربرد متنوعی پیدا کرد. جهانی شدن تمام عرصه‌های زندگی امروز بشر، از سیاست و اقتصاد گرفته تا فرهنگ، امنیت و اجتماع، از کوچک‌ترین کنشگر یعنی فرد تا کنشگر اصلی یعنی دولت و بزرگ‌ترین کنشگر یعنی جامعه جهانی را تحت تأثیر قرار داده است. گستردگی موضوع باعث شده است تا پژوهش‌گران از زوایای مختلف، با تأثیرپذیری از مکاتب فلسفی، اندیشه‌های سیاسی و ایدئولوژیکی به تعریف آن بپردازند.

گذشته از آن‌که جهانی شدن را به‌عنوان پروسه در نظر بگیریم یا پروژه، باید در نظر داشت که جهانی شدن، بین‌المللی شدن نیست (اخوان زنجانی، ۱۳۸۱: ۵۱). کلمه جهان در عبارت جهانی شدن، ترجمه «world» یا «universe» نیست؛ بلکه برگرفته از «globe» است که به معنای «کره» یا سطح فراگیر یک جسم کروی است (سلیمی، ۱۳۸۴: ۳). از طرف دیگر، با وجود آن‌که جهانی شدن ابزاری در دست قدرت‌های سلطه‌گر بین‌المللی و متضمن سلطه و استثمار است، نباید آن را با جهانی‌سازی خلط کرد. جهانی شدن فرایندی است که بر تمام ابعاد زندگی امروز اثر می‌گذارد. در مقابل، جهانی‌سازی پروژه‌ای است که به منظور یک‌رنگ‌سازی و سلطه بر جهان توسط سلطه‌گران به اجرا درمی‌آید.

جهانی شدن از عرصه اقتصاد شروع و به دیگر عرصه‌ها، از جمله سیاست، سرایت نموده است. در عرصه اقتصادی با وجود شاخص‌ها و پارامترهای معین، ارائه تعریف از جهانی شدن با مشکلات کم‌تری مواجه است؛ اما در عرصه سیاست به خاطر نبود شواهد تجربی مربوط به وسعت و میزان آن، ارائه تعریف واحد از جهانی شدن با مشکل جدی مواجه است. جهانی شدن در عرصه سیاست به نوع و حیطه بازیگری دولت به‌عنوان بازیگر اصلی مربوط می‌شود و به یک تعبیر، مقصود از جهانی شدن سیاست این است که مسائل و مباحثی که قبلاً به حوزه داخلی و حیطه حاکمیت دولت‌ها تعلق داشتند، ابعاد جهانی پیدا کرده است (اخوان زنجانی، ۱۳۸۱: ۹۳). جهانی شدن به‌عنوان یک نیروی قدرتمند، تحولات سریع اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را ایجاد نموده و آن را به پیش می‌برد. «دیوید هلد» استدلال می‌کند که اگر در گذشته عرصه داخلی از عرصه خارجی جدا تصور می‌شد و یا جدا کردن عرصه داخلی از منطقه‌ای و جهانی





به سادگی امکان‌پذیر بود، در شرایط جهانی شدن سطوح مختلف روابط اجتماعی به هم پیوسته و ادغام شده‌اند؛ بنابراین، تقسیم‌بندی و جدایی آنان غیر ممکن است (Held, 1999: 7). دیوید هلد و «آنتونی مک‌گرو» در مورد این که جهانی شدن چیست؟ می‌گویند: جهانی شدن به بیان ساده، به معنای گسترش مقیاس، رشد اندازه، سرعت یافتن و تعمیق تأثیر فراقاره‌ای جریان‌ات و الگوهای تعامل اجتماعی است (Held and McGrew, 2002: 1). پویایی جهانی شدن به وسیله قدرت‌های اقتصادی تأمین می‌شود؛ اما گسترده‌ترین پیامدهای آن در عرصه سیاست به ظهور می‌رسد (مولر، ۱۳۹۴: ۲۷). جهانی شدن در بعد سیاسی، حاکمیت ملی را که از ویژگی‌های اصلی دولت مدرن محسوب می‌شود، تحت تأثیر قرار داده است؛ به گونه‌ای که دولت‌ها در مسائل بین‌الملل و سیاست خارجی خود با محدودیت‌های زیاد و چالش‌های جدی مواجه‌اند.

۲. استقلال

استقلال (Independence) واژه عربی و از باب استفعال است که با کلمات قلیل، تقلیل و قلّت هم‌خانواده بوده و از نظر لغوی به معنای کم کردن و به حداقل رساندن می‌باشد. از آنجا که استفعال به معنای طلب فعل است با توجه به ریشه لغوی، استقلال به معنای قصد کم کردن، تحلیل بردن و به حداقل رساندن به کار می‌رود. لغت‌نامه دهخدا در تعریف استقلال دارد: «استقلال عبارت است از ضابط امر خویش بودن، به خودی خود به کاری برایستادن...» (دهخدا، ۱۳۷۳). بر این اساس، فرد، جامعه یا ملت استقلال‌طلب، خواستار به حداقل رساندن و تحلیل بردن وابستگی‌ها و اتکا به بیگانگان است.

استقلال سیاسی از متغیرهایی است که از حاکمیت، یکی از ویژگی‌های دولت مدرن، ناشی می‌شود و حاکمیت به عنوان قدرت مطلق، توجیه‌ناپذیر، مستمر و عام، همراه با عناصری مانند سرزمین، مردم و حکومت، مفهوم یا پدیده‌ای به نام دولت را می‌سازند. استقلال در مفهوم کلی بدین معناست که یک ملت بر سرنوشت خود مسلط بوده و مانع از دست‌یازی بیگانگان در سرنوشت خود شوند. مفهوم اصطلاحی استقلال در روابط خارجی یک دولت با دیگر دولت‌ها تبلور می‌یابد. کشوری و دولتی مستقل به شمار می‌رود که زمامداران آن به هیچ وجه تابع زمامداران دیگر کشورها نبوده و بتوانند از منافع، اهداف و امنیت خود دفاع نمایند. فرهنگ علوم سیاسی استقلال را این‌گونه تعریف می‌کند: جدا بودن حاکمیت یک کشور از هر نوع سلطه و اقتدار

خارجی. استقلال و حاکمیت دو بعد داخلی و خارجی را در برمی‌گیرد و استقلال عبارت است از حقی که به موجب آن هر کشوری در سیاست داخلی و خارجی خود آزاد است. استقلال در بعد خارجی یعنی آزادی عمل در برقراری روابط با سایر کشورها و دربارهٔ مسائل خارجی به‌طور کلی. استقلال در بعد داخلی یعنی آزادی عمل در چارچوب سرحدات کشوری (آقابخشی و افشاری‌راد، ۱۳۷۶: ۲۶۹). استقلال در واقع یک مفهوم حقوقی به معنای اعمال حاکمیت یک دولت در محدودهٔ مرزهای جغرافیایی و دفاع از این مرزها در برابر تجاوز و دخالت‌های خارجی است؛ بنابراین، استقلال را می‌توان چنین تعریف کرد: جدا بودن شکل و ساختار قدرت دولتی یک کشور و همه نهاد‌های عمومی اعم از سیاسی، اداری، قضایی، نظامی، مذهبی و چگونگی کارکرد این نهادها و قوانین و مقررات حاکم بر آن‌ها از هر نوع سلطه و اقتدار خارجی.

استقلال دارای ابعاد گستردهٔ سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی است. در بعد سیاسی آنچه مهم است، عدم وابستگی هیأت حاکمه و اتخاذ تصمیمات بر اساس منافع کشور است. بر این اساس، استقلال سیاسی به معنای مستقل بودن هیأت حاکمهٔ کشور از نفوذ بیگانگان و اتخاذ تصمیمات سیاسی بر اساس منافع ملی آن است. استقلال سیاسی در دو بعد داخلی و خارجی ظهور و بروز می‌یابد: استقلال سیاسی در بعد داخلی در انحصار اتخاذ تصمیمات توسط دولت تجلی می‌یابد؛ بدین معنا که دولت با برخورداری از حاکمیت مطلق برای مردم ایجاد حق و تکلیف می‌کند و هیچ امری نمی‌تواند برای آن محدودیت ایجاد نماید. در بعد خارجی استقلال سیاسی بدین معناست که ابتکار تعیین و ادارهٔ روابط با دیگر کشورها در دست دولت قرار دارد. بدین ترتیب، استقلال سیاسی عبارت است از داشتن قدرت تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری همراه با اعمال این تصمیم‌ها و سیاست‌ها در حیطهٔ حاکمیت (آقابخشی و افشاری‌راد، ۱۳۷۶: ۱۷۷). طبق این تعریف، قدرت تصمیم‌گیری، قدرت اعمال تصمیم‌های گرفته‌شده و قلمرو حاکمیت، عناصر اصلی استقلال سیاسی به حساب می‌آیند و بر این اساس، ملت و دولتی مستقل به شمار می‌روند که بتوانند بدون تأثیرپذیری از محیط خارجی اعم از منطقه‌ای و بین‌المللی؛ قدرت‌های بزرگ، سازمان‌های بین‌المللی و شرکت‌های چند ملیتی، برای خود برنامه‌های کلان سیاسی را در جهت نیل به اهداف و تأمین منافع خود تدوین نموده و اعمال نمایند و در عرصهٔ بین‌المللی سیاست‌ها و عملکردش در راستای تأمین منافع آن باشد.



۳. ابعاد استقلال

استقلال یعنی آزادی نسبی یک کشور از دخالت دیگران در اموری که به آن کشور مربوط می‌شود؛ بدین معنا که کشور بتواند از قدرت نسبی در بیان و اجرای نظریات خود در داخل مرزها و نیز در صحنه بین‌المللی برخوردار باشد. استقلال که تأمین‌کننده امنیت یک کشور است، اصل بنیادین موجودیت کامل و شرط لازم در شکوفایی و پیشرفت یک جامعه محسوب می‌شود. هرچند بر اساس نظریه وابستگی متقابل، استقلال کامل برای واحدهای سیاسی در صحنه بین‌المللی ممکن نیست؛ اما واقعیت‌های موجود در عرصه بین‌الملل بیانگر وجود کشورهای مستقل دارای حاکمیت است که با نظم و ستفالی شکل گرفت و تا کنون در حال گسترش هستند. نمونه جدید آن سودان جنوبی است که بعد از سال‌ها نبرد در سال ۲۰۱۱ با کسب استقلال از دولت مرکزی سودان، به‌عنوان دولت مستقل از طرف دیگر دولت‌ها به رسمیت شناخته شد. از طرف دیگر، گسترش روزافزون روابط انسانی و نیازمندی‌های کشورهای به یکدیگر، اقتضا می‌کند که دولت‌ها بر مبنای عرف و یا از طریق انعقاد قراردادهای بین‌المللی، روابط حسنه و مستقلى داشته باشند. شرط اصلی این روابط، احترام متقابل به استقلال و حاکمیت و عدم دخالت در امور داخلی کشورهای دیگر است. استقلال دارای ابعاد گسترده سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی است که همه آن‌ها به هم مربوط بوده و از همدیگر تأثیر و تأثر می‌پذیرند؛ بدین معنا که کاستی در هریک از این ابعاد، اصل استقلال را مخدوش می‌کند.

۳-۱. استقلال سیاسی

استقلال سیاسی در عدم وابستگی هیأت حاکمه و اتخاذ تصمیمات بر اساس منافع کشور ظهور می‌یابد و به معنای مستقل بودن هیأت حاکمه یک کشور از نفوذ بیگانگان و اتخاذ تصمیمات سیاسی بر اساس منافع ملی کشور است. استقلال سیاسی مبنای ابعاد دیگر استقلال به شمار می‌رود؛ بدین معنا که دستیابی به استقلال اقتصادی و فرهنگی برای یک جامعه در صورتی ممکن است که به استقلال سیاسی دست یافته و دولت‌مردان آن، بدون دخالت بیگانگان، استراتژی کشور را تدوین نموده و به اتخاذ تصمیمات بپردازند.

استقلال سیاسی شامل دو بعد داخلی و خارجی است: در بعد داخلی، استقلال سیاسی در انحصار اتخاذ تصمیمات توسط دولت تجلی می‌یابد؛ بدین معنا که دولت با برخورداری از



حاکمیت مطلق برای مردم ایجاد حق و تکلیف می‌کند و هیچ امری نمی‌تواند برای آن محدودیت ایجاد نماید. در بعد خارجی استقلال سیاسی به معنای قرار داشتن ابتکار تعیین و اداره روابط با دیگر کشورها در دست دولت است و دولت با داشتن قدرت تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری، سیاست خارجی و روابط با دیگر کشورها را به منظور تأمین منافع و اهداف خود در حیطه حاکمیتش اعمال می‌کند.

۲-۳. استقلال اقتصادی

استقلال اقتصادی با منابع و ذخایر کشور و تأمین نیازهای جامعه مرتبط است و از این جهت خود، دو بعد پیدا می‌کند. جامعه‌ای مستقل به شمار می‌رود که در تأمین نیازهای داخلی، خودکفا بوده و از طرف دیگر، از غارت منابع اقتصادی کشور از سوی قدرت‌ها و دولت‌های بیگانه جلوگیری نماید. فرهنگ علوم سیاسی استقلال اقتصادی را این‌گونه بیان می‌کند: آزادی انتخاب راه خاص برای توسعه کشور و استقرار آن‌چنان نظام روابط اقتصادی که در درجه اول، احتمال سلطه اقتصادی را از طرف یک یا چند کشور نفی کند و سپس خروج قسمتی از درآمد ملی کشور بدون ورود ارزشی معادل آن را به هیچ صورتی امکان ندهد (آقابخشی، ۱۳۷۹: ۱۸۰). در جهان کنونی استقلال سیاسی با استقلال اقتصادی گره خورده و بین آن دو رابطه تنگاتنگی ایجاد شده است؛ زیرا وابستگی اقتصادی، دولت‌ها را در مقابل بیگانگان از اعمال حاکمیت سیاسی باز می‌دارد. در صحنه بین‌المللی قدرت‌های بزرگ از اهرم اقتصادی در وجوه مختلف برای به انقیاد کشاندن کشورهای دیگر استفاده می‌کنند. در این راستا کشوری که از استقلال اقتصادی برخوردار نباشد، بیش‌تر در معرض دخالت بیگانگان قرار دارد.

۳-۳. استقلال فرهنگی

استقلال فرهنگی در فرهنگ سیاسی چند دهه اخیر جهان کاربرد زیاد داشته و جنبه خاصی از ابعاد استقلال را مطرح می‌کند و با توجه به عملکرد کشورهای استعمارگر که فرهنگ‌ها، هنجارها و ارزش‌های جوامع دیگر را در جهت گسترش سلطه هدف قرار می‌دهند، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. امروزه استعمار فرانو با جهانی‌سازی، به جای تکیه بر اشغال نظامی یا سلطه سیاسی عریان، بر عامل عمیق‌تر و زیربنایی‌تر، یعنی فرهنگ توجه دارد و می‌کوشد تا با فرهنگ‌سازی، فرهنگ اصیل جوامع را تغییر دهد. سلطه‌گران در این راستا از ابزارهای مجاز و



غیر مجاز فرهنگی، تبلیغاتی و رسانه‌ای برای سلطه بر کشورهای ضعیف بهره می‌گیرند. تهاجم به فرهنگ و ارزش‌های جوامع دیگر و تغییر آن، راهی است که در دستور کار استعمار فرانو قرار دارد. استقلال فرهنگی در زمان جهانی‌شدن اهمیت خاصی یافته است. اگر ملتی بتواند فرهنگ، باورها، اعتقادات، رسوم و ارزش‌های خود را در ملت دیگر نفوذ داده و آن ملت را از فرهنگ، آداب، رسوم و ارزش‌های خودش تهی نماید، بر آن ملت سلطه حقیقی یافته است.

استقلال فرهنگی نهادینه شدن ارزش‌ها و هنجارهای جامعه را در پی دارد که نتیجه آن مقاومت و ایستادگی در مقابل فرهنگ بیگانه است. بر این اساس، فرهنگ و ارزش‌های هر جامعه یک عنصر نیرومند در حفظ استقلال آن است. در تعریف استقلال فرهنگی می‌توان چنین بیان کرد: استقلال فرهنگی عبارت است از حفظ فرهنگ و ارزش‌های جامعه از تهاجم فرهنگ بیگانه. به تعبیر دیگر، استقلال فرهنگی عبارت است از عدم وابستگی فکری و ارزشی به کشورهای بیگانه؛ به تریبی که کشور بتواند با افکار و تمایلات و خصیصه‌های فکری خود زندگی کند (هاشمی، ۱۳۸۰: ۲۰۴).

۳-۴. استقلال نظامی

قوای نظامی، انتظامی و امنیتی در اجرای نظم و حفظ امنیت در داخل، پاسداری از مرزها و جلوگیری از تجاوز و دست‌اندازی بیگانگان به خاک و سرزمین کشور، نقش بسزایی دارند. با توجه به نقشی که قوای نظامی در داخل کشور و حفظ مرزها دارند، استقلال آن مورد توجه جدی دولت‌ها قرار دارد. استقلال نظامی وقتی حاصل می‌شود که یک کشور، بدون اتکا به بیگانگان، قدرت تجهیز نیروها و دفاع از خود را داشته باشد. به صورت کلی، استقلال نظامی در صورتی محقق می‌شود که (۱) نیروی انسانی متعهد و کارآمد در داخل جامعه پرورش یافته و مردم نیز در مواقع لازم در کنار نیروهای نظامی و امنیتی مشارکت فعال داشته باشند؛ (۲) حداکثر تجهیزات و ادوات نظامی در داخل کشور تأمین شده و جامعه به خودکفایی در تولید آن دست یابد؛ (۳) آموزش، تربیت و سازمان‌دهی نیروهای نظامی با ابتکار داخلی و متخصصین داخلی صورت گیرد.



۴. دیدگاه‌ها در مورد استقلال در وضع جهانی شدن

بر مبنای حقوق بین‌الملل، زمانی یک ملت و دولت آن به‌عنوان عضو جامعه بین‌المللی پذیرفته می‌شود که به استقلال دست یافته و از سوی دیگر دولت‌ها به رسمیت شناخته شود. استقلال یکی از مختصات سیاسی - حقوقی فرایند ملت‌سازی است. با داشتن استقلال است که دولت خواهد توانست به خوبی کارکردهای کلان خود را انجام داده و در مسیر پیشرفت و تکامل گام بردارد؛ اما در زمان کنونی با گسترش جهانی شدن که نتیجه آن گسترش ارتباطات و وابستگی متقابل میان جوامع است و از جامعه بشری به‌عنوان دهکده جهانی نامبرده می‌شود، در مورد امکان و عدم امکان استقلال برای دولت‌ها دیدگاه‌های متفاوتی مطرح شده است.

۴-۱. نفی استقلال

عده‌ای از اندیشمندان جهانی شدن را فرایندی می‌دانند که تمام بنیادهای زندگی بشر را تغییر داده و می‌دهد. از دید این عده که هلد و مک‌گرو از آنان با عنوان «جهان‌گرایان افراطی» یاد می‌کنند، جهانی شدن عبارت است از عصر جدیدی از تاریخ بشر که در آن دولت - ملت‌های سنتی کارکرد خود را از دست داده و به واحدهای غیر ضروری و حتی ناممکن در عرصه جهانی تبدیل شده‌اند (Ohmae, 1995: 5). بر مبنای دیدگاه افراط‌گرایان، عده‌ای در وضع جهانی شدن، استقلال را به‌عنوان حدیث کهنه و غیر قابل تحقق در جوامع امروز قلمداد می‌کنند. از دید این عده، با گسترش ارتباطات، رشد سریع علوم و فنون و پیچیدگی مسائل جوامع بشری در فرایند جهانی شدن، مرزهای جغرافیایی و تقسیم‌بندی‌های منطقه‌ای و قاره‌ای معنا و مفهوم خود را از دست داده و جهان به یک دهکده جهانی تبدیل شده است. رفاه‌طلبی روزافزون، افزایش درخواست‌های مختلف برای استفاده از تسهیلات زندگی و به موازات آن محدودیت‌ها، فقدان کادرهای مناسب، امکان وجود جامعه‌ای را که بتواند به تنهایی و بر اساس تکیه بر منافع و امکانات داخلی خود و به‌طور مستقل زندگی کند، منتفی ساخته است. از طرف دیگر، با این عقیده که واژه استقلال و استقلال‌خواهی نتیجه پدیده استعمار است و در زمان کنونی چون دیگر استعماری وجود ندارد، استقلال‌خواهی یک حدیث کهنه، تحصیل حاصل و بی‌ارزش بوده و فرسودن ذهن و زبان بیش از این در باب آن، بی‌فایده و بلکه مضر است (رنجبر، ۱۳۸۱: ۱۱۵). طبق این دیدگاه، در گذشته استقلال بیش‌تر مفهوم سیاسی داشت و کشوری وابسته بود که از نظر





سیاسی از یک قدرت خارجی دستور می‌گرفت. در شرایط کنونی، که دیگر آن صورت از مداخله در امور کشورها وجهی ندارد، به کاربردن استقلال نیز فاقد وجه و معنا است.

هم‌چنین با تأثیرپذیری از دیدگاه جهان‌گرایان افراطی، برخی دیگر استقلال سیاسی را با انزواگرایی مساوی دانسته و معتقدند استقلال با مفهوم انزواگرایی و قطع ارتباط گره خورده و استقلال یک کشور و ملت زمانی تحقق می‌یابد که آن کشور کم‌ترین ارتباط و مبادلات را با دنیای خارج داشته باشد و با اتکا به خود، کلیه ابعاد زندگی را تنظیم و اداره نماید (منصوری، ۱۳۷۴: ۵۴). انزواگرایی بدان معناست که یک جامعه و نظام سیاسی در لاک خود فرو رفته و تمام مراودات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی خود با دیگر واحدهای سیاسی را به حداقل کاهش دهد. در وضع جهانی‌شدن ممکن است انزواگرایی فرصت لازم برای حل برخی از مسائل را به‌صورت کوتاه‌مدت فراهم کند؛ اما با توجه به مواجهه دولت‌ها با مسائل و مشکلات فراملی و الزام آنان به داشتن رابطه مستمر با دیگر بازیگران، این استراتژی نه تنها در دست‌یابی به استقلال و حفظ آن کمک نمی‌کند؛ بلکه بازیگر خود را در وضع ضعیف قرار داده و اثرپذیرتر خواهد کرد؛ از این رو، در عصر حاضر که عصر ارتباطات نامیده می‌شود، برای هیچ کشور و دولتی نه قابلیت اجرایی دارد و نه از احترام و پشتوانه علمی برخوردار است؛ زیرا در زمان کنونی، انزواگرایی و یا در انزوا قرارگرفتن برای تمام کشورها به‌منزله نابودی و خودکشی به شمار می‌رود و بر همین اساس است که کشورهای قدرتمند در عرصه بین‌المللی، از آن به‌عنوان حربه و وسیله‌ای برای به انقیاد کشاندن و تحت سلطه قراردادن دیگران استفاده می‌کنند.

۲-۴. نسبی بودن استقلال

دسته دیگر از اندیشمندان مانند «آنتونی گیدنز»، «مانوئل کاستلز»، «جیمز روزنا»، «اندرو لینکلتر»، «جوزف نای» و «رابرت کوهن» معتقدند که جهانی‌شدن باعث تحول گسترده سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شده است. در این وضع، عرصه‌های داخلی، منطقه‌ای و جهانی به آسانی قابل تفکیک نیستند؛ اما این امر به معنای اضمحلال دولت-ملت‌ها نیست؛ بلکه دسته‌بندی و کارکردهای جدید را برای دولت‌ها، کشورها، جوامع و گروه‌های بشری به وجود می‌آورد (Held, 1999: 8). بر مبنای این دیدگاه و با توجه به وجود همبستگی‌های متقابل فراوان میان ملت‌ها و دولت‌ها در صحنه بین‌المللی، عده‌ای کسب استقلال کامل و توانایی حفظ و تداوم آن را نه تنها کار مشکل بلکه ممتنع می‌شمارند (منصوری، ۱۳۷۴: ۶۴). از این دیدگاه، دولت‌ها

باید در پی کسب استقلال نسبی باشند و دولت برخوردار از استقلال نسبی در صورت توانایی از تأمین نیازهای گوناگون کشور می‌تواند در بعد سیاسی مستقل و در سایر ابعاد وابسته باشد.

این دیدگاه بر این پیش‌فرض استوار است که مسائل اقتصادی و صنعتی از مسائل سیاسی قابل تفکیک است؛ بدین معنا که استقلال سیاسی برای هر دولت و کشوری از اهمیت خاصی برخوردار است و باید دولت از نظر سیاسی مستقل باشد؛ اما در مسائل اقتصادی به خاطر پیچیدگی و گسترش روابط، نمی‌تواند در عرصه بین‌المللی مستقل از دیگر کشورها عمل نماید.

در ارزیابی دو دیدگاه درباره استقلال در وضع جهانی شدن می‌توان گفت که نظریه نفی استقلال یک نظریه آرمان‌گرایانه است که مبانی آن بیش از آن که بر شواهد عینی و مدارک حقیقی مبتنی باشد، بر تخیلات و آرزوهای طراحان و هواداران آن مبتنی است. هرچند طرفداران این نظریه معتقدند با جهانی شدن و گسترش ارتباطات و... مرزها درنور دیده شده و مفاهیمی مانند وابستگی جای خود را به مفاهیمی هم‌چون همبستگی و تشریک مساعی داده است؛ اما باید گفت استقلال‌خواهی معلول شرایط نبوده بلکه در ذات انسان نهفته است و پدیده استعمار در قرن‌های اخیر تشدیدکننده آن بوده است. به علاوه، در زمان و شرایط کنونی هرچند استعمار به شکل قدیم وجود ندارد؛ اما استعمار و به سلطه کشیدن دیگران هنوز وجود داشته و خواهد داشت و قدرت‌های بزرگ برای ادامه سلطه بر دیگر ملت‌ها و فریب آنان^{۱۳۵}، سلطه خود را به شکل استعمار فرانو و حتی با تهاجم نظامی و کشتار بی‌گناهان دنبال می‌کنند.

نظریه نسبت استقلال نیز در صورت امکان، در روابط کشورهای شمال-شمال می‌تواند قابل تحقق باشد؛ اما در روابط کشورهای شمال-جنوب قابلیت به کارگیری ندارد؛ چه آن‌که کشورهای قدرتمند در طول تاریخ از حربه اقتصادی برای مقاصد سیاسی استفاده کرده‌اند؛ بدین ترتیب، برای کشورهای جنوب داشتن استقلال سیاسی بدون استقلال اقتصادی ممکن به نظر نمی‌رسد. در زمان کنونی، صنعتی شدن و تنوع خواست‌های جوامع و عدم توانایی کشورها در برآوردن آن خواست‌ها، اقتصاد را به یکی از ابزارهای سلطه‌گری در دست کشورهای قدرتمند قرار داده است. در دنیای وابستگی امروز، کشورهای معدودی به اندازه کافی از منابع طبیعی، غذایی و انرژی برای کمک به تأسیسات اقتصادی جدید و یا نوسازی تأسیسات موجود برخوردارند؛ بدین ترتیب، مبادلات اقتصادی و تجارت یکی از لوازم جوامع امروز به شمار می‌رود. اما این فرصت‌ها و مبادلات اقتصادی برای تمام کشورها، به‌خصوص کشورهای در حال توسعه، آسیب‌پذیری‌های



عمده‌ای را ایجاد می‌کند.

در جهان کنونی، اهرم اقتصاد برای گسترش و حفظ سلطه به صورت مثبت و منفی به کار گرفته می‌شود. شکل مثبت شامل ارائه کمک، ارائه تضمین‌های سرمایه‌گذاری، تشویق ورود سرمایه بخش خصوصی و... را دربرمی‌گیرد؛ اما آنچه بیش‌تر از سوی قدرت‌های بزرگ برای انقیاد و به بند کشیدن دیگر کشورها به کار گرفته می‌شود، شکل منفی آن است. اختلال در جریان مبادلات اقتصادی، مانند انواع دیگر روابط بین‌الملل، می‌تواند برای همه نوع مقاصد سیاسی صورت گیرد. حکومتی که در این جریان اختلال می‌کند، در پی ایجاد تغییر در ایستارها و رفتارهای داخلی و خارجی و موضع‌گیری‌های مستقلانه حکومت مورد نظر در جهت همگرایی با سیاست‌های خود می‌باشد. مسدود کردن دارایی‌ها، کنترل بر جریان واردات و صادرات، مصادره اموال، وضع مالیات سنگین بر محصولات کشور خاطی، معوق ساختن پرداخت وام‌های بانکی، اعمال تحریم‌های بانکی، مالی و تجاری با استفاده از شورای امنیت سازمان ملل متحد و یا یک‌جانبه، جلوگیری از دست‌یابی به فناوری‌های پیشرفته و تکنولوژی‌های دوماظوره، ترفندهایی هستند که کشورها برای رسیدن به مقاصد خود و وادار کردن کشورهای مستقل به همگرایی با خود در جهت تأمین منافع‌شان از آن بهره می‌گیرند.

با توجه به شرایط و مسائلی که ذکر شد، عرصه اقتصادی عرصه تبادل است برای حفظ استقلال سیاسی. تبادل در عرصه اقتصادی و تجاری باید دوجانبه و از نوع دادن و ستاندن باشد. با وابستگی در عرصه اقتصادی، دست‌یابی به استقلال سیاسی ممکن نیست؛ زیرا یکی از شرایط پیشرفت یک کشور، استقلال اقتصادی و صنعتی آن است؛ بدین معنا که باید بتواند در زمینه‌های اقتصادی و صنعتی توانایی‌های خود را به کار گرفته و روی پای خود بایستد. در این راستا آنچه که نقش عمده را ایفا می‌کند، تولید ملی با کیفیت بالا و استانداردهای بین‌المللی و حمایت مردم از این تولیدات است.

۵. استقلال سیاسی در وضع جهانی شدن

جهانی‌شدن فرایندی است که اقتدار ملی و حاکمیت ملی کشورها را با چالش مواجه ساخته است. حاکمیت در معنای اصطلاحی در کنار مردم، سرزمین و حکومت، یکی از ویژگی‌های دولت را تشکیل می‌دهد. عنصر حاکمیت، مهم‌ترین شاخص تمایز دولت از سایر گروه‌بندی‌های



انسانی به شمار می‌رود؛ زیرا سه عنصر دیگر هرچند در ساختار دولت از گستردگی برخوردارند؛ اما در اجتماعاتی مانند قبیله، ایلات، شهر و... بدون آن‌که به آن‌ها دولت اطلاق شود، وجود دارد. بر این اساس، شاخصی که موجب تمایز دولت از سایر اجتماعات سازمان‌یافته بشری می‌شود، عنصر حاکمیت است.

حاکمیت دارای دو بعد درونی و بیرونی است. در بعد داخلی حاکمیت یعنی توانایی دولت در وضع و اجرای قوانین بر اساس مصالح تشخیص داده‌شده و در بعد خارجی یعنی تدوین و اجرای سیاست خارجی بر اساس منافع ملی. در مورد این‌که معنا و مفهوم سیاست خارجی چیست و سیاست خارجی شامل چه نوع اقدامات عملی می‌شود، بعضی معتقدند این مفهوم از نوع ایستارهای باثبات در صحنه بین‌الملل حکایت دارد. از دیدگاه این گروه، سیاست خارجی همان طرح ذهنی یا عینی یک کشور نسبت به روابطش با جهان خارج است (باربر و اسمیت، ۱۳۸۱: ۱۹). با این تصور، سیاست خارجی حاوی اصول راهنما و ایستارهایی است که بر مسائل و تصمیمات آن کشور اثر می‌گذارد. عده‌ای دیگر معتقدند که مفهوم سیاست خارجی اصولاً موضوعات و مطالب بارز اما فرعی در صحنه سیاسی است. طبق این دیدگاه، سیاست خارجی به‌طور مقطعی و غیر منسجم شکل می‌گیرد؛ به این معنا که هر تصمیمی با توجه به نیازهای ناشی از مقتضیات زمانی اخذ می‌شود؛ به‌خصوص این‌که این تصمیمات توسط ساختارهای مجزا از هم و در رابطه با موضوعات مختلف گرفته می‌شوند.

تعاریف متعدد ارائه‌شده از سیاست خارجی تفاوت ماهوی و مفهومی چندان خاصی را بیان نمی‌کنند و تقریباً همه آن‌ها به یک مفهوم اشاره دارند. در یک مفهوم کلی، سیاست خارجی رفتاری است که دولتی بنا بر دلایلی، نسبت به دولت دیگر در پیش می‌گیرد (قوام، ۱۳۸۲: ۱۰۲). در تعریف دیگر، سیاست خارجی یعنی مجموعه روابط خارجی رسمی یک بازیگر مستقل (معمولاً یک دولت) در روابط بین‌الملل (هیل، ۱۳۸۷: ۲۴). سیاست خارجی دربرگیرنده روابط پیچیده درون دولت‌ها و بین کارگزاران مختلف آن‌ها با یکدیگر، تصورات و برداشت دولت‌ها از یکدیگر، تصاویر کشورهای دیگر و هم‌چنین ایدئولوژی و ویژگی‌های افراد درگیر در آن است (کوبالکووا، ۱۳۹۲، ۳۳)؛ بنابراین، در تعریف نهایی می‌توان گفت: سیاست خارجی یعنی جهتی که یک دولت در عرصه بین‌الملل با توجه به شیوه نگرش خود نسبت به جامعه بین‌الملل، در ارتباط با دیگر بازیگران برمی‌گزیند و در آن برای دستیابی به اهداف مشخص از خود تحرک



نشان می‌دهد.

در نگاه سنتی به سیاست و تقسیم‌بندی عرفی از آن، سیاست خارجی در مقابل سیاست داخلی قرار می‌گیرد. در این نگاه، مؤلفه‌ها و پارامترهایی مانند حاکمیت، موضوع، عرصه و ابزار اعمال سیاست، باعث تمایز میان سیاست داخلی و خارجی می‌شوند؛ اما جهانی‌شدن این تمایز را اگر از بین نبرده باشد، به صورت جدی مخدوش کرده است. در وضع جهانی‌شدن، حاکمیت به مفهوم سنتی و به معنای مطلق بودن، غیر قابل تقسیم بودن و نامحدود بودن به منزلهٔ انزوا و نفی همکاری با دیگر بازیگران بین‌المللی است. هم‌چنین، جهانی‌شدن شهروندی به معنای افراد با تابعیت یک دولت را که دیدگاه‌های سنتی آن را موضوع سیاست داخلی دانسته و در مقابل واحدهای سیاسی مستقل و موضوع سیاست خارجی قرار می‌هند، زیر سؤال برده است. در این وضعی، دولت‌ها دیگر قادر به سیاست‌گذاری برای داخل جامعه بدون در نظر گرفتن موقعیت خود در عرصهٔ بین‌المللی و جهانی و نیز منافع دیگر بازیگران نیستند و نمی‌توانند سیاست‌ها و برنامه‌های داخلی خود را با استناد به حقوق داخلی و قوانین موضوعه بر مبنای دلخواه مطلق خود اعمال نمایند.

در وضع جهانی‌شدن از طرفی تفکیک میان سیاست داخلی و خارجی با هر معیاری که محاسبه شود، غیر ممکن به نظر می‌رسد و از طرف دیگر در نتیجهٔ جهانی‌شدن، فاصلهٔ قدرتی کشورهای قوی و ضعیف گسترده شده و رو به فزونی نهاده است؛ بدین معنا که جهانی‌شدن با افزایش قدرت شماری از واحدهای سیاسی همراه است که با قایل‌شدن بسیاری از اختیارات برای خود به مداخله در امور دیگر کشورها می‌پردازند. نابودی امارت طالبان در افغانستان و رژیم صدام حسین در عراق با دخالت غرب تحت پوشش مبارزه با تروریسم، مداخله در لیبی و سقوط رژیم قذافی، دخالت در امور سوریه و یمن و در روزهای اخیر دخالت آشکار آمریکا و کشورهای غربی در امور داخلی ونزوئلا، همگی بیانگر کاهش اقتدار ملی در عصر جهانی‌شدن است.

جهانی‌شدن تغییرات فزاینده و پرشتابی را در همهٔ عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به وجود آورده و بر تمام جوامع و دولت‌ها اثرگذار بوده است. در سایهٔ جهانی‌شدن، قواعد و مقرراتی در صحنهٔ بین‌الملل حاکم و به صورت عرف بین‌المللی پذیرفته شده است که با حاکمیت ملی به مفهوم مطلق بودن، غیر قابل تقسیم بودن و نامحدود بودن آن سازگاری ندارند. کشورها در بسیاری از مسائل، از قبیل حقوق بشر، آزادی بیان و رسانه‌ها، استفاده از نیروهای نظامی و دستیابی به تجهیزات نظامی، حتی در وضع و اجرای قوانین و... با محدودیت‌های



جدی مواجه‌اند. در واقع، همه آن اصولی که برای حاکمیت ملی قبلاً در حقوق بین‌الملل ذکر می‌شد، مانند اصل برابری دولت‌های بزرگ و کوچک از نظر حقوقی، اصل عدم مداخله در امور داخلی دیگران و این اصل که حق حاکمیت ملی صرفاً در اختیار قدرت مشروع در حوزه داخلی کشورهاست، همگی به نحوی امروز مورد چالش قرار گرفته‌اند. در این میان، کشورها و دولت‌های جنوب، در حال توسعه یا عقب‌مانده مانند افغانستان از این وضع بیش‌تر متأثرند. این دولت‌ها با این واقعیت متناقض مواجه‌اند که از یک‌سو ویژگی‌های دایمی، مطلق و تجزیه‌ناپذیر بودن حاکمیت آنان در برابر موج جهانی‌شدن مورد تهدید واقع شده و حاکمیت مفهوم سنتی خود را از دست داده است و از سوی دیگر ناگزیر از بازی و ایفای نقش به‌عنوان دولت-ملت‌های دارای حاکمیت و استقلال در عرصه جهانی‌اند. شاید بر اساس همین واقعیت متناقض، تحلیل‌گران روابط بین‌الملل در خصوص جهانی‌شدن و حاکمیت ملی رویکردهای متفاوتی اتخاذ نموده‌اند. برخی معتقدند جهانی‌شدن موجب فروپاشی حاکمیت‌های ملی نمی‌شود؛ بلکه این روند خواهان «فرسایش حاکمیت‌ها» یا «استقلال نسبی حاکمیت‌ها» است. دسته‌ای دیگر تحول مفهوم حاکمیت را به شرط استفاده به‌موقع از «فرصت‌های جهانی‌شدن» موجب تحکیم استقلال، منافع ملی، اقتدار و امنیت ملی واحدهای سیاسی موجود می‌دانند (روحانی، ۱۳۸۸، جلد ۱: ۳۰۸). اینان معتقدند تجربه زندگی مدنی در جامعه مدنی جهانی، خود نوعی هنر است و حکومت‌های کارآمد و دارای مشروعیت با حداقل خطر، خود را در روند جهانی‌شدن قرار داده و با دیگر کشورها برخورد تعاملی فعال، سازنده و چالشگر دارند.

واقعیت آن است که در روند کنونی جهان، حاکمیت ملی به شکل سنتی آن، برای هیچ دولت و کشوری قابل اعمال نیست. دولت‌ها ناگزیر از ارتباط متقابل در عرصه‌های مختلف با دیگر جوامع‌اند که نتیجه طبیعی آن تأثیر و تأثر متقابل میان آنان است؛ اما این امر به معنای فروپاشی حاکمیت‌ها و از بین رفتن استقلال کشورها نبوده و دولت‌های ملی به‌عنوان بازیگر عمده در عرصه بین‌المللی نقش مؤثری ایفا می‌کنند. جهانی‌شدن فرصت‌ها و تهدیدهایی را برای دولت‌ها فراهم می‌کند؛ بدین معنا که بازارهای جهانی به رویش باز می‌شود؛ اما تهدید تبدیل شدن به یک پیچ و مهره‌ای در ماشین نظام سرمایه‌داری نیز وجود دارد. در وضع جهانی‌شدن، دولت‌ها برای بقا و استمرار خود چاره‌ای جز حضور در یک مواجهه منطقه‌ای و جهانی ندارند و در این مواجهه یا باید بتوانند طرح منطقه‌ای یا جهانی جدیدی را ارائه داده و در جهت تحقق آن اقدام نمایند و



یا آن‌که در چهارچوب جهان موجود به بازخوانی تغییر و تحول خود تن دردهند.

۶. متغیرهای مؤثر بر استقلال سیاسی در عصر جهانی شدن

جهانی‌شدن مؤلفه‌هایی را هم در درون جوامع و هم در عرصه بین‌الملل ایجاد کرده است که فرسایش حاکمیت به معنای سنتی آن را در پی داشته و در نتیجه استقلال سیاسی دولت‌ها را با چالش مواجه نموده است.

۶-۱. ساختار سیاسی دولت

استقلال سیاسی با دولت‌های ملی که ویژگی آن جغرافیای مشخص، مردم معین، حکومت و حاکمیت است، معنا می‌یابد. اتخاذ تصمیمات و عملکرد دولت و تمام نهادهای آن در سطوح مختلف متأثر از ساختار نظام سیاسی است. با جهانی‌شدن ساختار سیاسی و گونه آن از مؤلفه‌هایی است که بر عملکرد دولت و ایفای نقش آن در عرصه‌های منطقه‌ای و جهانی به‌عنوان دولت مستقل یا وابسته تأثیرگذار است. در بررسی ساختار سیاسی دولت‌ها به‌عنوان یکی از متغیرهای مؤثر بر استقلال سیاسی، نوع نظام سیاسی، میزان مشارکت مردمی و نهادهای غیر دولتی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و گروه‌های ذی‌نفوذ اهمیت می‌یابند. جهانی‌شدن با کمرنگ کردن نقش دولت و تبدیل آن از دولت حداکثری به دولت حداقلی به خاطر مؤلفه‌های ذکرشده، حاکمیت مطلق دولت را با چالش مواجه کرده است.

در وضع جهانی‌شدن، نوع نظام سیاسی زمینه همکاری و یا دخالت دیگر بازیگران در امور جامعه را فراهم می‌کند. هرچه نظام سیاسی مردمی‌تر بوده و زمینه مشارکت هرچه بیش‌تر مردم، نهادهای غیر دولتی و گروه‌های ذی‌نفوذ در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و سیاست‌سازی را فراهم نماید، از توانایی بیش‌تری در حفظ استقلال سیاسی خود برخوردار است و برعکس هرچه نظام ساختار سیاسی بسته داشته و حقوق شهروندان خود را نادیده گرفته و پامال نماید، زمینه دخالت دیگر بازیگران را بیش‌تر فراهم نموده و مورد تاخت و تازهای بین‌المللی قرار می‌گیرد.

۶-۲. ژئوپلیتیک و جغرافیای سیاسی

ژئوپلیتیک به‌عنوان رهیافت در روابط دولت‌ها با دیگر بازیگران و تدوین سیاست خارجی



آنان، در پی توضیح و پیش‌بینی رفتار سیاسی با توجه به محیط فیزیکی است. پیگیری منافع ملی واقع‌بینانه با ظرفیت توان دولت‌ها مرتبط است و در زمان جهانی‌شدن این اقدام متأثر از محدودیت‌های ژئوپلیتیک است. در وضع جهانی‌شدن و عصر اطلاعات که فشردگی زمان و مکان را در پی دارد، دیدگاه ژئوپلیتیک انتقادی به نقش دولت‌مردان و سیاست‌مداران و برداشت‌هایی که آنان از جهان پیرامونی خود دارند و نیز تأثیر آن برداشت‌ها بر تفسیرشان از مکان و مناطق گوناگون می‌پردازد (مویر، ۱۳۷۹: ۲). موقعیت ژئوپلیتیکی تعیین‌کننده توان و قدرت ملی است؛ از این‌رو، محدودیت‌های ژئوپلیتیکی در عصر جهانی‌شدن بر روابط دولت با دیگر کشورها تأثیرگذار است (اطاعت، ۱۳۷۶: ۲۵).

جغرافیای سیاسی از مدت‌ها قبل مورد توجه اندیشمندان و سیاست‌مداران بوده است؛ اما جهانی‌شدن بر اهمیت آن افزوده است. قبل از جهانی‌شدن محیط بازی بین‌المللی بر ساختارهای جغرافیایی مشخص و ثبات مرزها استوار بود. جهانی‌شدن این محیط را تغییر داده است. دیدگاه کشورمحوری ژئوپلیتیسن‌های کلاسیک با تمرکز بر روی جهانی‌شدن یا جغرافیای شبکه‌ها که مرزها را درنوردیده و مظاهری از قدرت که نمی‌توانند به منافع ویژه‌ای گره خورده باشند، جایگزین شده است (فلینت، ۱۳۹۰: ۱۹۹). ژئوپلیتیک عمل حکومت‌ها در رقابت برای کنترل بر یک سرزمین است. قبل از جهانی‌شدن دولت‌ها قدرتمندترین عوامل ژئوپلیتیکی بودند. در دوره جهانی‌شدن عاملیت ژئوپلیتیکی دولت‌ها محدود شده است؛ زیرا ژئوپلیتیک جهانی‌شدن منجر به افزایش تعداد بازیگران ژئوپلیتیکی به‌ویژه سازمان‌های غیر دولتی و جنبش‌های اجتماعی شده است و تصمیمات دولت‌ها در عرصه‌های مختلف متأثر از دیگر بازیگران است. علاوه بر این، فاصله قدرتی ایجادشده میان کشورهای قدرتمند و ضعیف زمینه حضور و دخالت آنان در مناطق ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیک برای تأمین منافع‌شان را فراهم نموده است. کشورهایی که در جغرافیای سیاسی از وضع استراتژیک برخوردارند، همیشه مورد توجه و دخالت دولت‌های قدرتمند بوده‌اند که نمونه بارز آن را می‌توان در افغانستان مشاهده نمود.

۳-۶. نظام بین‌الملل

ساختار نظام بین‌الملل امکانات و محدودیت‌هایی برای سیاست‌گذاری دولت‌ها و نوع عملکرد آنان در عرصه بین‌الملل به وجود آورده و نقش بسزایی در تعیین روابط کشورها دارد. جهانی‌شدن مبدأ ورود به بحث‌هایی است درباره بازیگران در نظام بین‌الملل معاصر و همچنین ساختاری که





بازیگران در قالب آن عمل می‌کنند (کلارک، ۱۳۸۲: ۸۴). دولت‌ها بسته به ساختار نظام بین‌الملل، رفتارهای گوناگونی از خود در عرصه بین‌الملل نشان می‌دهند. دگرگونی نظام بین‌الملل، نقش‌ها، اهداف و شیوه‌های عملکرد دولت‌ها را نیز تغییر می‌دهد. نظام بین‌الملل شرایطی را تحمیل می‌کند که دولت‌ها به‌ویژه کشورهای کوچک نمی‌توانند از چارچوب آن پا را فراتر نهند (روشندل، ۱۳۷۴: ۱۲۷). جهانی‌شدن همان‌گونه که بر روی دولت‌ها و نظامی که دولت‌ها جزء آن هستند تأثیر می‌گذارد، بر روی موازنه‌های سیاسی ویژه‌ای که بین آن‌ها حاکم است نیز تأثیر می‌گذارد. در وضع دوقطبی برای دولت‌ها پیگیری و اعمال سیاست‌های مستقلانه بیش‌تر امکان‌پذیر بود تا در نظام تک‌قطبی. از طرف دیگر، جهانی‌شدن اقتصاد را به مؤلفه مهم در نظام بین‌الملل تبدیل کرده است که بر اساس آن بلوک‌بندی‌های تازه شکل گرفته و یا در حال شکل‌گیری است و دولت‌ها به ناچار برای تأمین منافع خود باید در درون آن بلوک‌ها قرار گیرند. این بلوک‌ها همان‌گونه که امکانات برای دولت‌ها فراهم می‌کنند، محدودیت‌هایی نیز برای آنان ایجاد می‌کنند.

۴-۶. سازمان‌های بین‌المللی

تاریخچه شکل‌گیری نهادها و سازمان‌های بین‌المللی به دهه‌ها قبل از جهانی‌شدن برمی‌گردد. این نهادها و سازمان‌ها که به منظور بررسی مسائل و مشکلات در سطح بین‌المللی و بسیج نیروها برای حل آن تشکیل می‌شوند، در تقویت و تشویق همکاری بین‌المللی از رهگذر هماهنگ کردن سیاست‌های دولت‌های عضو و اقدام جمعی آنان، وظیفه عمده‌ای بر عهده دارند (پارک، ۱۳۸۰: ۲۲۱). با جهانی‌شدن، به‌خصوص جهانی‌شدن اقتصاد، سازمان‌های جهانی مانند سازمان تجارت جهانی، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و... نقش تعیین‌کننده‌ای در رفتار سیاسی دولت‌ها بازی می‌کنند.

جهانی‌شدن گستره و فضای عملیاتی خاصی برای سازمان‌های دولتی و غیر دولتی در سطح بین‌المللی ایجاد کرده است. می‌توان گفت آنچه در داخل دولت ملی روی می‌دهد، تا حد زیادی تحت تأثیر نیروهای جهانی و منطقه‌ای می‌باشد. سازمان‌های غیر دولتی به منظور ارتقای ارزش‌های انسانی و حقوق بشر، حفاظت از صلح و محیط‌زیست و... تشکیل شده‌اند. نقش پررنگ این سازمان‌ها و نهادها، دولت‌ها را ناگزیر به پذیرش آنان به‌عنوان بازیگران مهم و مؤثر در عرصه بین‌الملل نموده است؛ به‌گونه‌ای که دولت‌ها دیگر قادر به نادیده‌گرفتن آنان در فرایند سیاست‌گذاری‌های خود در عرصه داخلی یا بین‌المللی نیستند.

۵-۶. شرکت‌های چندملیتی

جهانی‌شدن که از عرصه اقتصاد شروع شد، شرکت‌های چندملیتی در آن نقش تعیین‌کننده‌ای داشتند. در واقع، جهانی‌شدن اقتصاد یک روی سکه است و روی دیگر آن شرکت‌های چندملیتی هستند (تائب، ۱۳۷۹: ۴۳۲). در وضع کنونی، این شرکت‌ها مرزهای ملی را درنوردیده و حاکمیت دولت‌ها را به چالش کشیده‌اند. اهمیت فزاینده شرکت‌های چندملیتی موجب شده است تا برخی از تحلیل‌گران این بحث را مطرح نمایند که مسئله اصلی در اقتصاد سیاسی بین‌الملل، تنش میان دولت‌ها و شرکت‌های چندملیتی است نه دولت و بازار (کوهن، ۱۳۹۲: ۳۲). با وجود شرکت‌های چندملیتی، قدرت دولت در ابعاد مختلف در حال کاهش یافتن است و دولت ناگزیر به رقابت با دیگر بازیگران از جمله شرکت‌های چندملیتی است. شرکت‌های چندملیتی در کشورهای بزرگ با پشتیبانی از سیاست‌های خاص احزاب سیاسی خصوصاً در زمان برگزاری انتخابات نقش دارند و در کشورهای جنوب نیز موارد متعددی وجود دارد که این شرکت در راستای سیاست‌های خود دست به تغییر نظام زده‌اند. استرنج معتقد است که شرکت‌های فراملی یا چندملیتی در حال پیشی گرفتن از ادعای دولت به قدرت و اعمال اقتدار مشابه در موازات اقتدار دولت هستند.

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

نتیجه‌گیری

جهانی‌شدن در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و امنیتی دولت‌ها را به‌عنوان بازیگران مستقل تحت تأثیر قرار داده است و تفکیک میان سیاست داخلی و خارجی با هر معیاری که محاسبه شود، غیر ممکن به نظر می‌رسد. در این روند، قواعد و مقرراتی در عرصه بین‌الملل حاکم و به‌صورت عرف بین‌المللی درآمده است که با حاکمیت ملی به مفهوم مطلق بودن، غیر قابل تقسیم بودن و نامحدود بودن آن سازگاری ندارد. هم‌چنین، فاصله قدرتی کشورهای قوی و ضعیف گسترده شده و رو به فزونی نهاده است. در روند جهانی‌شدن، کشورهای دموکراتیک و سرمایه‌داری غربی نفوذ جهانی یافته‌اند. از طرف دیگر، تجزیه ملی جوامع سیاسی و شکل‌گیری دولت‌های جدید نیز ادامه یافته است. دو روند جهانی‌شدن و شکل‌گیری دولت‌های جدید مدعی حاکمیت، بیش‌ترین تأثیر را روی جوامع سیاسی در جهان سوم و استقلال سیاسی آنان گذاشته است. دولت‌هایی بدون آن‌که به‌طور مؤثر بر خود حاکم باشند، به‌عنوان حاکمان برابر در جامعه دولت‌ها پذیرفته شده‌اند. بسیاری از این دولت‌های جدید، به‌صورت اسمی حاکمیت منفی - حق





آزادی از مداخله خارجی- را کسب کردند؛ اما فاقد حاکمیت مثبت- یا توانایی ارضای نیازهای اساسی مردمشان- هستند. این دولت‌ها با این واقعیت متناقض مواجه‌اند که از یک‌سو ویژگی‌های دایمی، مطلق و تجزیه‌ناپذیر بودن حاکمیت آنان در برابر موج جهانی شدن مورد تهدید واقع شده و حاکمیت مفهوم سنتی خود را از دست داده است و از سوی دیگر، ناگزیر از بازی و ایفای نقش به‌عنوان دولت- ملت‌های دارای حاکمیت و استقلال در عرصه جهانی‌اند.

واقعیت آن است که در روند کنونی جهان، حاکمیت ملی به شکل سنتی آن قابل اعمال نیست؛ اما این امر به معنای فروپاشی حاکمیت‌ها و از بین رفتن استقلال کشورها نبوده و دولت‌های ملی به‌عنوان بازیگر عمده در عرصه بین‌المللی نقش مؤثری ایفا می‌کنند. جهانی شدن نیروی مستقل نیست؛ بلکه همراه و کمک نظام دولت- ملت می‌باشد. در این روند، دولت باید با استفاده از فرصت‌های موجود با تحکیم موقعیت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، حاکمیت و استقلال خود را تثبیت نموده و حفظ نماید. جهانی شدن فرصت‌ها و تهدیدهایی را برای تمام دولت‌ها فراهم می‌کند؛ بدین معنا که بازارهای جهانی به رویش باز می‌شود؛ اما تهدید تبدیل شدن به یک پیچ و مهره‌ای در ماشین نظام سرمایه‌داری نیز وجود دارد. دولت برای بقا و استمرار خود چاره‌ای جز حضور در یک مواجهه جهانی ندارد و در این مواجهه یا باید بتواند طرح جهانی جدیدی را ارائه داده و در جهت تحقق آن اقدام نماید و یا آن که در چهارچوب جهان موجود به بازخوانی تغییر و تحول خود تن دردهد.

منابع

۱. آفابخشی، علی و مینو افشاری‌راد (۱۳۷۹)، فرهنگ علوم سیاسی، ج ۳، تهران، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران.
۲. اخوان زنجانی، داریوش (۱۳۸۱)، جهانی شدن و سیاست خارجی، تهران، وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
۳. اطاعت، جواد (۱۳۷۶)، ژئوپلیتیک و سیاست خارجی ایران، تهران، انتشارات سفیر.
۴. باربر، جیمز و مایکل اسمیت (۱۳۸۱)، ماهیت سیاست‌گذاری خارجی در دنیای وابستگی متقابل کشورها، ترجمه حسین سیف‌زاده، تهران، انتشارات قومس، چاپ سوم.
۵. پارک، سوهیون (۱۳۸۰)، «کاوش‌های هنجاری جامعه مشترک جهانی و همکاری بین‌المللی»، ترجمه حسین شریفی طرازکوهی، مجله راهبرد، شماره ۱۹.
۶. تائب، سعید (۱۳۷۹)، «جهانی شدن اقتصاد و شرکت‌های چندملیتی»، مجله سیاست خارجی ایران، شماره ۵۴.
۷. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳)، لغت‌نامه دهخدا، جلد ۲، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

۸. رنجبر، مقصود (۱۳۸۱)، استقلال و ضرورت‌های جدید، قم، بضعه‌الرسول.
۹. روحانی، حسن (۱۳۸۸)، اندیشه‌های سیاسی اسلام، مبانی نظری، جلد ۱، تهران، انتشارات کمیل.
۱۰. روشندل، جلیل (۱۳۷۴)، امنیت ملی و نظام بین‌الملل، تهران، انتشارات سمت.
۱۱. سلیمی، حسین (۱۳۸۴)، نظریه‌های گوناگون درباره جهانی شدن، تهران، انتشارات سمت.
۱۲. فلینت، کالین (۱۳۹۰)، مقدمه‌ای بر ژئوپلیتیک، ترجمه محمدباقر قالیباف و محمدهادی پوینده، تهران، نشر قومس.
۱۳. قوام، عبدالعلی (۱۳۸۲)، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، تهران، انتشارات سمت، چاپ نهم.
۱۴. کلارک، یان (۱۳۸۲)، جهانی شدن و نظریه روابط بین‌الملل، ترجمه فرامرز تقی‌لو، تهران، وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
۱۵. کوبالکووا، وندولکا (۱۳۹۲)، سیاست خارجی در جهان برساخته، ترجمه مهدی میرمحمدی و علیرضا خسروی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۶. کوهن، تئودور اچ (۱۳۹۲)، اقتصاد سیاسی جهانی، ترجمه عادل پیغامی و دیگران، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق(ع).
۱۷. منصوری، محمدجواد (۱۳۷۴)، فرهنگ استقلال، تهران، وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
۱۸. مولر، کلاوس (۱۳۸۴)، حاکمیت، دموکراسی و سیاست جهانی در دوران جهانی شدن، ترجمه لطفعلی سمینو، تهران، انتشارات اختران.
۱۹. مویر، ریچارد (۱۳۷۹)، درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی، ترجمه دره میرحیدر، تهران، انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
۲۰. هاشمی، محمد (۱۳۸۰)، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، جلد ۱، انتشارات دادگستر، چاپ سوم.
۲۱. هلد، دیوید و آنتونی مک‌گرو (۱۳۸۲)، جهانی شدن و مخالفان آن، ترجمه مسعود کرباسیان، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۲. هیل، کریستوفر (۱۳۸۷)، ماهیت متحول سیاست خارجی، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

23. Held, David (1999) Global Transformations, Cambridge; Polity Press.
24. Held, David and McGrew Anthony (2002) Globalization/anti-globalization, Cambridge; POLITY PRESS.
25. Ohmae, Kenichi (1995); The End of Nation State Rise of Regional Economies; New York: Free press.
26. Strange, Steven K (1996); The Retreat of the State: The Diffusion of Power in the World Economy. Cambridge.

